

انقلاب یا ضد انقلاب!

می‌خواهم از انقلاب بگویم و ضد انقلاب. زیرا بر باور من یکی از دلایل عدم پیروزی ما دشمنان جمهوری اسلامی در واژه انقلاب و پرهیز ما در استفاده از آن نهفته است. اپوزیسیون به اصطلاح بر اندازی که از واژه انقلاب پرهیز می‌کند، آیا در روش مبارزاتی خود میتواند انقلابی باشد؟ کنشگران سیاسی که از انقلابی عمل کردن پرهیز دارند آیا در خطر این نیستند که در سیل اصلاح طلبان تازه به برون مرز رسیده‌ای که در تمامیت خواهی ایدئولوژیک خود دست کمی از آخوندها ندارند، غرق شوند؟

خط فاصله ما با نیروهای واپس گرای سرخ و سیاه ۱۳۵۷ و اصلاح طلبان اسلام گرای مرتجعی که هنوز در رویای مدینه فاضله صحرای حجاز ۱۴۰۰ سال پیش هستند، چیست؟

آیا آنچه در ۱۳۵۷ اتفاق افتاد انقلاب بود یا ضد انقلاب؟ آیا ما براندازان جمهوری اسلامی ضد انقلاب هستیم؟

آیا احسان نراقی (پایان یک رویا) حق دارد که ایرانیان را از انقلاب بر حذر دارد؟ آیا اصلاح طلبان به ظاهر پشیمانی که امروز به نام درس عبرت گرفتن از ۱۳۵۷ صحبت از پرهیز از هر گونه انقلاب میکنند و سعادت ما ایرانیان را در یک اصلاحات تدریجی از درون نظام می‌بینند، را باید باور داشت؟

بر باور من در تاریخ معاصر ایران، ما با ۳ انقلاب و ۳ ضد انقلاب روبرو بوده‌ایم ولی از شناخت راستین این وقایع مهم تاریخی بر باور من تا کنون پرهیز کرده‌ایم. عدم توجه بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ایرانی به ماهیت راستین نیروهای پیشرو و دشمنان مرتجع آنان، عدم شناخت درست از ۳ جنبش بزرگ پیشرو و نیروهای بازدارنده در برابر آن ۳ انقلاب راستین و استفاده نادرست از واژه انقلاب برای تعریف جنبش‌های واپسگرا در ایران، نشان از یک گم‌کردگی اسفبار بایسته‌ها و شایسته‌ها در اندیشه ما ایرانیان می‌باشد، زیرا ما در تاریخ معاصر ایران با یک جنگ داخلی بین این ۲ نیرو روبرو بوده و هستیم و افسوس که تا کنون بازنده بوده‌ایم.

اولین انقلاب تاریخ معاصر ما با شکست ایران در جنگ‌هایش با روسیه و بیداری ایرانیان و آگاهی آنان از عقب ماندگی هولناک کشور ما در برابر بیگانگان نطفه می‌گیرد، آن هنگامی که عباس میرزا به نماینده ناپلئون می‌گوید:

“نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟... اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم.”

ما شاهد آغاز بیداری دردناک ملتی هستیم که با سیلی روسیه از خواب بیدار شده است. بیداری که از خود آگاهی نبود، ریشه در اندیشه روشنگری خردمندی ایرانی نداشت. بیداری به اجبار و جبر شکستی تلخ. از آغاز طعمی تلخ داشت. باور به آن برایمان سخت بود. شاید به همین دلیل از ترکمن چای و گلستان تا فرار محمد علی سلطان نزدیک ۸۰ سال با روشنی‌ها جنگیدیم، امیر کبیرها کشتیم و در این میان خود را به خواب زدیم. به همین دلیل هم آن زمان هم که آخر سر به راه افتادیم و انقلابی شدید، اجازه دادیم انقلاب مشروطه را سلطنه‌های قجری و پشم‌الدین آخوندک‌ها با اولین بسم‌الله و اذان از ما بدزدند. نیروی ارتجاع از تلخی بیداری و ترس ما از تغییر بخوبی سوءاستفاده کرد. با چهره خیر اندیشان و ریش سفیدان ما را دلداری دادند و فرزندان راستین انقلاب را کشتند و یا خانه نشین کردند.

نتیجه این ضد انقلاب همان شد که دیدیم چگونه کار به جایی رسید که در سال ۱۹۱۹ ایران را ۳ خائن قجری به مبلغی اندک به انگلستان فروختند.

سستی اراده ما ایرانیان که ریشه در تلخی بیداری نخستین ما داشت، پاشنه آشیل انقلاب مشروطه بود. ضد انقلاب مرتجعین آن را هدف گرفت و دیدیم که فرجام مشروطه چه شد.

مشروطه را مشروعه دزدید، ایران را به حراج گذاشتند و کم مانده بود که ایران را مانند بهار خسرو تکه تکه لقمه تازندگان بیگانه کنند.

در این هنگام رضا شاه بزرگ به صحنه سیاست ایران می‌آید. اراده پولادین این سرباز بود که نیروی متحرکه انقلاب دوم ایران شد. این رضا شاه بود که با انرژی خود به مردم ایران اعتماد به نفس از دست رفته را باز پس داد. نعلین را توانی نبود تا در برابر پوتین‌های سربازی ایران پرست ما را به خواب گاه برد و جادوی اذان گویان لالایی فراموشی ما شود.

فریاد رضا شاه طنین رسای خواستن‌ها بود. رضا شاه پیروزی اراده بر استخاره بود. در این انقلاب دوم، رضا شاه و یارانش موتور جهش بزرگ ایران به زمان حال بودند. ایران پیر و فرتوت جوان شد. پیروزی نزدیک بود.

استعمار که شکست نوکران خود را میدید این بار خود به کمک ارتجاع آمد. این بار ضد انقلاب با توپ و تفنگ اجنبی در شهریور ۱۳۲۰ به پیروزی رسید. پس از شهریور ۱۳۲۰ شاهد باز گشت نیروهای ارتجاع به صحنه سیاست ایران هستیم. آن‌ها که دشمن پیشرفت ایران در دوران رضا شاه بودند، سلطنه‌های قجری، خان‌های دوران ملوک الطوایفی و اذان گویان عمامه به سر، این بار با کمک تفنگ روس و انگلیس خود را منادیان مدرنیته و دموکراسی نامیدند.

ملت با فریاد رضا شاه از خواب بیدار شده بود، ولی هنوز یاد خواب ۱۴۰۰ ساله داشت، سستی را به یاد داشت، اعتیاد و خماری را میشناخت. مواد فروشان این بار در لباس پزشکی آمدند.

این نوکران بیگانه، این ضد انقلابیون این بار خود را در لباس دوست داران مدرنیته به ما جا زدند و افیون را به جای نوش دارو به ما قالب کردند. خودمان هم ته دل میخواستیم. خسته بودیم از بیداری. سستی را بر تکاپوی دوران رضا شاهی ترجیح میدادیم. برایمان نعلین با نقش الله زیبا تر بود از پوتین‌های بی قواره رضا شاه. آری از تغییر میترسیدیم، بیداری سخت است، بیکاری و خماری نیکو است، چه این بار روشنفکران ما نامش را آزادیخواهی گذشته بودند.

در این دوران از عوام فریبان و پوپولیستها بت ساختیم. عربده را با نغمه ملی گرایی اشتباه گرفتیم. به راستی عربده زدن در خیابان‌ها چه راحت بود، احساس خوبی داشتیم، نه؟

سال‌ها طول کشید که فرزند رضا شاه بزرگ بتواند سر از غبار جنجال‌های عوام فریبان بیرون آورد. کشور بیمار بود. این بیمار، در زنجیر ترس و سنت‌های آلوده گرفتار بود.

۷۰ در صد ایرانیان باور داشتند که سرنوشتشان بندگی است. ارباب را خدا میدانستند، آخر عوام فریبان به اصطلاح ملی خود مگر ارباب نبودند؟ مگر آن سیدهای دلسوز با ریش‌های سپید فتوا به بندگی نداده بودند؟ سر پیچی از خواست الله تازی را که انسان را جایز نیست.

این بار تلخی بیداری و سستی اراده همراه بود با زمزمه آلوده عوام فریبان، صدای ایران دوستی گم گشته بود در اذان خماری‌ها.

انقلاب سوم تاریخ معاصر این بار به ریشه قدرت نیروهای ارتجاع پرداخت. قدرت اقتصادی، اجتماعی

نیروهای بازدارنده را هدف گرفت. پایان فئودالیت و آزادی زنان میرفت تا کام ایرانیان مزه شیر و بوی تریاک ارتجاع را از یاد ببرد. ولی ای وای که معتاد بودیم، به بدبختی عادت داشتیم، آخر با آن آشنا بودیم، خو گرفته بودیم. روز تازه برای ما بیگانه بود. خماری ۱۴۰۰ ساله را میشناختیم، به بوی گند مرده بودن عادتیمان داده بودند. مرده پرست بودیم، گویا خود مرده بودیم.

در انقلاب نخست ما، این ارتجاع داخلی بود که به جنگ انقلاب مشروطه رفت. بر باور من نقش مهم را کمتر بیگانگان بلکه از خود بیگانگان بازی کردند. بار دوم، زمانی که این نیروها در انقلاب رضا شاهی شکست خورده بودند، اینبار این استعمار بود که علناً پا به صحنه گذاشت و با زور اسلحه انقلاب دوم ما را پایان داد. ولی در ضد انقلاب سوم که بر ضد انقلاب سپید شاه و مردم شکل گرفت، آن هنگام که در این انقلاب سوم، محمد رضا شاه میرفت تا با آزادی دهقانان، زنان و کارگران ایرانی کمر ارتجاع را بشکند، آنگاه که محمد رضا شاه پهلوی با سیاست خارجی زیرکانه خود اجازه حمله مستقیم استعمار جهانی را به کشور ما نمیداد، شاهد این شدیم که نیروهای باز دارنده در معجونی از ۲ ضد انقلاب پیشین، یعنی تکیه به ارتجاع داخلی با زور و پول استعمار به جنگ این انقلاب سوم رفتند. رادیوهای بیگانه شیپور مرگ زدند، خمینی را با تبلیغات کثیف خود آن مرگ آفرینان به کره ماه فرستادند، ولی یادمان نرود نقش خود ما چه بود. اگر آنها کارگردان بودند، ما هم سیاهی لشکر خوبی بودیم.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چیزی جز پیروزی سوم ضد انقلاب نبود. ضد انقلابی که بر ضد مشروطه جنگید، رضا شاه را به تبعید فرستاد، اینبار از پاریس با الله اکبر ارتجاع سرخ و ملی نمایان عوام فریب به ایران باز گشت. آواز آنرا بیگانه خواند، رقصش را ما کردیم.

چرا باختیم؟ آسان بگویم، چون ناخود آگاه به باختن عادت داشتیم. ناخود آگاه از تغییر میترسیدیم. اعتیاد را ننگ می‌دانستیم ولی ترک اعتیاد را مرگ میپنداشتیم.

روشنفکرانی که می‌بایست این ترس غریزی از تغییر و نو آوری را از ما بگیرند، بر عکس مدرنیته را غرب زدگی خواندند، آزادی زنان را فحشا، اصلاحات ارضی را نابودی کشاورزی و اقتدار ایران را نوکری. آنها به جای این که به ما امید دهند، ترس ما را دامن زدند. دروغ گفتند و ما را فروختند. پیشرفت را بندگی خواندند و حماقت را روشنفکری.

پس از ۳ شکست این بار پس از ۳۴ سال بر این باور هستم، که زمان آن فرا رسیده است، که انقلابی باشیم. امیدهای انقلاب مشروطه، اراده پولادین رضا شاه و مهر و دانش محمد رضا شاه میتوانند آذوقه راه ما در این انقلاب نوین باشند. اشتباه گذشتگان را تکرار نکنیم، چماق ارتجاع را به جای عصای دست انتخاب نکنیم، زیرا این چماق روزی بر کمر ما کوبیده خواهد شد. آغاز پیروزی خمینی در سال ۵۷ آن روزی بود که بهبهانی‌ها و طباطبایی‌ها را عصای دست انقلاب مشروطه کردیم. تیمسار رحیمی آن روز به قتل رسید که اذان زهر الود رادیو بی‌بی‌سی در خانه ما شاهنامه را خاموش کرد.

انقلاب همیشه خون ریزی نیست، انقلاب فرهنگی رنسانس، انقلاب صنعتی اروپا خونریز نبودند، انقلاب خواستن است، دانستن چه می‌خواهیم و آرزوی بهین شدن. پسرقت را، در چاه جمکران گم شدن را انقلاب خطاب نکنیم. با خطاب کردن ۱۳۵۷ به عنوان انقلاب مردم ایران را از تغییر نه‌راسانیم. انقلاب خوب است، ۱۳۵۷ ضد انقلاب بود. انقلابی که آگاهانه جمهوری اسلامی را به زباله دان تاریخ پرتاب کند، انقلابی که نگذاریم توسط بدخواهان دزدیده شود نیکو است.

اگر انقلابی باشیم، دیگر سخنگویان ما موسوی و کروب‌ها نخواهند بود. بازرگان‌ها و فروش‌ها جایی بین ما نخواهند داشت. زیرا ضد انقلاب که انقلابی نمی‌شود. دیگر تخت جمشید (پارسه) را به مدینه محمد فرزند عبدالله نمی‌فرشیم. بازرگانان هوس باز دبی با یک چک چند هزار دلاری یک شبه رهبر اپوزیسیون نمیشوند.

به امید انقلابی ایرانی، آزادی و سربلندی مردم کشورم،
سپاس که با من در این نوشته همراه بودید.

پاینده ایران

خسرو فروهر، بهمن ماه ۲۵۷۱